

سچ دوْم از کتاب بیشکوهه لا دینه ناصري

حوال حضرت سید الشا جدین علیہ السلام

۷

بکشش دیگر شش شکسته باشد و ایدون بد ون یاره فیتن و یهال صدیق از اندوهه و آشوب خواطر و محنت روزگار و
فتن در هر خاکا هم سیکویم لکن شش نمده بمنی جویم و همی با درد والدم سیموم و کسی اکاره در خوش برخشتگی
برم منی پیغم و اکرخواهم بر انجله کیرم و بکریانم ببلاتک و تباهی بیرسم و اکر بشیکیانی و صبیوی کارکنم چکونه بیکا
تو نم زیرا که بد لندرم چنان اشتبه و سورشی است که حلش رایز و نارم و حقیقتی اذکر حلاوه مذاق
الدینیا و عذر و بده مشارج بایامها و اتفاقی اثار المرعدین و آنکه آر واخ الماضین مع سبقهم الگل
والفساد و تخلیقی عنهم فی فضائله طرف الدینیا منقطع عالم اخلاق و فرازه جلیل الخطب لغفله همچو
و خاتمه الصبر و حقیقتی کانی آول نمیخی اند ذکر معادر الدینیا و فراق الاچیه فلو و رجعت تلك اللیانی کعهد
را که آنها فی صوره الاتر قهای اخذ فرایاد آورم طلاقت مذاق دنیا و شیرینی چشش و چشیدن چسبیدنی بیکر
نمیگاره عذوبت مشارب آیام و کوارانی اش بستان و اش سیدنی کاره ای
بیمار و اش نیای آنکه بیکنک یعنی روزگاره و بیکنک روزگاره ای کنیم و ازی ای ای ای ای ای ای ای ای ای
کام بامداد شده رسانم و به تفتخم ارواح برگذشتگان بوسی جویم و با بوسی ای ای ای ای ای ای ای ای ای
وفساد ای جهان سست نیای و پیشی با فتد و برسن سبقت که فتنه و من ای ای ای ای ای ای ای ای ای
و چارا فقادم و از دوستان جد کرد یهوده در فتح ای
آتش روان بیرون و صبر و شیکیانی هم خیانت و رزید بینی با اینکه ای خجاله اور جهان گزنه شم خاست روزگاره
کم شو کفت و بدرستی بزرگه ای
و من چنان شده هم که کویا سخت کسر باشم که بنسو فون ای
پا ای
برگذشت و دیگر باره باز آید ای
بیرون شده اند و تجربت روزگار و حستهای بیشمار آنرا در یافته اند و اینکی بعالی دیگر رویی آورده اند اکر دیگر باز نداش
بعد سخت باز آید و ای
کوارا خواهند شمر و قمئ امتصصر همیعاً بیعی و من ای
الاموا ای
سیلیت القلوب لبها و در فا الدمع و حق للد ای
و قدح خالقو الامرین و سبقهم قمان اهنا دین و وکلوا الی ای
فیه یا چیز اظلامیت حیاری قلیل القویم داجنجویمه طواسیل نجیبی بطبعی خفوی قهای پرسکیت که پیشتر
و بکشش شسته بکشاید و بعما بیکت و خاطبت من ختساص فی ایاقت یا بد و باین بیت و دستگاهت من رشایت
و بد ایت کیم دو کیم کیت که چون بیامن و نظریت شمود و بکر و بحال و حالت خویشتن بکریستن کراید و بیکات ایست
و نکو هید کی باز نامد کان و روزگار زمانه بینجا زمان بامده و آنده دن در آید و من ای ای ای ای ای ای
دهم چکونه فروکزارهم و عمال آنکه اینچله هم یا به اینچیز شرط زدن و اندوهه من است و تهاست موجب بیشتر کیم

ریج و قصه از کتاب سشکووه لا دب ناصری

۷۱

هست و یکی از آنکه بین جلد پند و جبرت کیر دهیں در زاری و کریستن ساخته است چو یه چنان قلوب را لب و بارسلون
شده یعنی انسان از لبها و خرد از قلوب بر فته و بسبب این عواقب و فرجا مدمیایی ناجسته انجام و انقلابات
و تصاریف روزگار زمان بسیار عقل و خرد بسیاری نماینده است و آنکه دید کان فرزند نیخنه و برایی در دو حلت شروع
کر بسبب طول دو مادن از طبیعت این رنجور را تاب و طاقت نمایند و از آن دوری و بینایی آب شود و چکو خیزی
باشد و خرا این بجهه یا بند با اینکه فرمان حکم از این راه خالفت در زیدند و از روزگار بهداشت کنند کان وزان راهی کان
و اپس اتفاق اند و نهوس خوش اینکه اینکو در بادی کراهی سوکل شدند و در دیگر ظلمات و مادری همای
خطوات و همکات باندند و یکسره متخر و سرکشته برسی میشوند با اینکه شبی بس ظلمانی و مستار کان با پیش
واز هرسی مفاکها و کو دالهادا ن برگشاده و بین نج و این کشندی و ضلالت ببرگشوان از این کون
مخاطر بروند شد و آن عمالک را باز پیو و صاحب کث ف النیمیکو پد این فصل از کلام سخن نظاهر

حضرت را بعنی از شعر ارشاد نظم در آورده نشکوناش کرد و هست و همینجا

فَذَكَرْتُ أَنَّكِي مَا فَاتَ مِنْ ذَهْنِي
وَأَهْلَلْتُ دُرْتِي تَبَعِيعَ غَيْرِ اسْتَنْدَارِ
وَالْيَوْمَ إِذْ فَرَقْتُ بَلْقَى وَبَلْقَنَاهُمْ
وَمَاجِمُوهُ أَفْرَغْتُ أَخْنَاءَ وَأَمْوَالَ

قال علیه السلام فی انتقال طوائف من هذی الامم بعد مفارقتها آئیه الدین و شجرة النبوة که
الذیان و آحمد و آنفیه و فی مختال الرُّهْبَانیَّةِ وَنَفَالُوْفَیَّةِ الْعُلُومِ وَوَصَفُوا الْإِسْلَامَ بِأَحْسَنِ صِفَاهِمْ وَمَنَّا
بِأَنَّهُمْ سَمِّيَ الْمُسْلِمُونَ اَهْلَ الْمَلَكَ وَبَعْدَ سَلِيمَهُمْ اَنْتَفَعُهُمْ وَأَمْخَنَهُمْ اَهْلَمِ الْمَدَافِعِينَ رَجَعُوا عَلَى
اعتقادِهِمْ نَأْكَرْتُ حَرَسَهُمْ بِلْهَدْيَ وَعَلِمَ الْجَنَاهَ بِنَفَخَهُمْ تَحْتَ الدَّيَانَةِ تَضَيَّعَ خَاسِبَهُمْ اَلْأَبْلَى
تَحْتَ اَوْرَافِ الْبَرْزَلِ وَلَا يَحْرُزُ الْمُشْوَّرَةَ اَبَا وَانِ جَرَوْتَ وَلَا يَبْلُغُ الْغَايَا نَأْلَى اَلْأُبُوْفَهَا
وَبَخُودَتْتَهُمْ بِرَوْبِی اَزْاَيْنَ مَسْتَ بَعْدَ اَرْمَحَاتِهِ اَنَّهَا اَزْمَيْوَانِ دِيْنِ وَشَجَرَهُ بِنْبُوَیَّهَا اَنَّهَا اَرْسَلَتْ وَبَارَكَ صَلَلَ
حَسِيلَنِیَّتَ وَسِیْرَهُ اَخْلَاصَ دِيَانَتَ رَأْيَنِیَّتَهُمْ بَنْ دِيْنِ شَدَّهُ وَنَهَسَرَ خُودَ رَبَحَهُمْ بِسِیْمَ وَقَبَرَهُ
از خداکی و محربات ام بدراشتند و در خلوم غلو نمودند و سلام ایام را پیشکو تصفات خوشیش بوصیف کردند و همین
ست فرو داندند ناشنکا میکرد روزگار برایشان بدرازکشید و سخنی و صدمت و مشت از ایشان دور ماند و بجن
صادقان مخوب شدند و بنکام از پیش در یافته از راه هدایت و راستی و اعلام همکات و رستکاری روی و اپس
گردند و ناکسرانه و محبی تفتخ و دست بحسبتند میمی میخواستند خود را از جاده اسلام و تکالیف دین بروند و پیدا
میطلب سیده و مهر منجی هستند و در زیر اعباء دیانت و تعلیم و سنت نیزهای دین یعنی تکالیف دینیه امتدند نه جنین هست اضعیف
از شده و اندک طاقت که در کنار روزگار شرمن شدید القوه و خطیم و بجهه و تندی میمی در قول مخالف شرعاً و قواعد و اجرک
دینیت و محل نبات و شرایط اسلامیه شست و کاہل و بی ثبات و خواهم کردند و حال اینکه اکر چند چار پایان پست و پیش
بشتیاب و تعیل روان کردند با مرکبایی حسیل فیکت شراؤتو اند چنانند و نیزهایت و خایت یچکاری خبر
چیزی جتنی و از پی سبکت کوشش کردند نتوان رسید یعنی هیچ کنگی بی رنج و هیچ نوعی بیاید

حوال حضرت سیدالساجدین علیہ السلام

٢٢

سیدان از ایش و اتحان و بو و خلاص رحمت برند و بابش آتش آرایش نشوند و سره و خاص بروان نیایند و اتمال
تکالیف برند و برای است و عادت رحمت کنند میخواهند و همیزی نیزند و اجر و مزدی نخویند و ذهنها خود را ایشان
التفصیلی فی امرها و احتجوا به متساید القرآن فنا و لوه باز آنهم و آنهم تو اینها نور ای خیر همانا انسخن و ای عجیون
فی آنها را الشیهات و دیاباچیل الظلمات بغير قدری نور من الكتاب ولا اثره علم من مظان العلیم جذبیز
مشیطین زعموا آنهم علی الرشد من غیرهم ولای من پفرع خلف هذله الامته و غدد درست اغله
الملد و دانته الامته بالفرقه والاخلاف فیکفر بعضهم بعضًا و الله تعالیٰ یقول ولا تکونوا
کالذین نصرقو و اخذ المعنوان بعده ما جائتهم البیتان فین المؤنوق به علی المبالغ المحجور فما ویلی
الحمد لله املا اکتاب و آنها آئمه الهدی و مصالح الدنجی لذین احتج الله بهم على عباد
ولقیلی علی الخلق سلیمان غیر جھیز هنالی تعریفونه ام او تحد فیهم الامین فرع الشرحه المبارکه و عطا
الضفو والذین اذ هلت الله علیهم الترجیح طهرهم نظہری و برآئهم من الا فات و افتری
مودتهم فی الكتاب فهم العزة الونیع و هم معدن السیق و خیر حال العالمین و شیفها
و این در مبرد و صنف شنید کی ان بحقیقت و ان نوع که ذکور کردیه و ایشان در بازه دن منفه هستند و بر نفس خویشتم
ورزیدند و طبقه دیگر در امر اتفاقیه مومنه می قصور را از خویش شجاوز دادند و از قصور تجھیز کرند و بنی و عدد و ان
پدر فتنه و بدست دخالت و خزان در آفادند و در سور ولاست و امامت و مصایبت اهل البيت سلام علیهم
و قواعد و قوانین و احکام مطاعه شریع شرف مطهرا و امامت و سلسله تغیر تجیمه افهمانها خجسته خویش کار کردند و تبعثا
قرآن خوان جستند در کراس او امر باحجاج فتنه و نسیه از ابراهی و سلیمان خود را و بدل و تفسیر کردند و در اخراجها باعو
که از پیغمبر خد حسنی اند علیه الرسیده و است باغور که خود پسند بده و داشتند کار بساخته و در انعام اشیهات و ایمه
خلمات بدون اینکه بفرزو و دروع نرسی از کن بخت ای همراه باشند یا اینکه بعلی انتها ان علمی عینی در راهه ای ای تحقیقت
عالیه هستند مثل پیغمبر و آئمه دست یافته باشند که بسبیب محبوس بودن یعنی تعقیب و داشتن بینیک بودند و در سر و پیغمبر
یا اینکه از بیم یافتن از آنکه محسوس میدارند از پی تحسیل علم از دارایان علم نشند و بسیفه و او از خویش کار جستند
با خلعت و ضلالت در آقادند و کسان کردند کار ایشان دعین غواصیت بر حرشمه رشادت و بجهه هایت راه جسته ای تحقیقت
آنست که امر قوان مجید و خداوند سید و مراتب نایت و امامت بسی دشوار و زکست و هر کن خطا به قوان چنانکه
کردی بزرگ برای عقیدت هستند و قران بخطواه آیات استدلال اینها میباشد نایت رفت به علوم قران در خدمت
معصوم علیه السلام است و تفسیر آیات ایام است تفسیل آنها میگذرد علیم حقیقی است و اگر آنکه خد بعد ام خطا بزرگ نهاد
نایصانی بزرده اند بخواهند ما و میل و تفسیری از قران نایند هبایب صلات و خواصیت و همکت ایشان نکاره ای است
پیشتر نخاد و آفات که جهانیان نماد و نیقاست آیت چاریست و علت هیچیان نست این جهیمه خلافات مردم
افق آیان که فشارند سبیل هم است چه بسره چیزی مایه ای و کوششی مایه ای شنوند و بخواهند بقدام عایله از جهان
عدیده باز در سند و از مرکز ملکوت وجبروت دلاهه و بسته و از کمال غزو و نادانی هر کروهی خود را دارایی هست از همان
بسد اشنه با اینکه بسچیک میسیح نیز اند و از بحاج و غنا و از کن که با ایست نمی شنوند و با بخار که باید میسیکرند و ذکور کروهی

ربيع دوم از کتاب مشکوکه الأدب ناصری

کر کرد میر فدوی هر آن در هزاران معاک ضلالت و کودا لغواست چنان فرمیدند که آن قاب قیمت خوب است یکمین نظر
 دانایی بینا کمی از انجمله پرون نتوانند شد و اینست که بعد از آن کلام شرافت انجام میفرماید بگدام سر باز اند کان این این
 استعانت و استفاقت خواهند برده هیچخان از کمال است تعجب است و نیزه لاله برآن وارد که پرون اینه بدهی علام
 علیهم سپاهکس و سیح خیریت و در صورت اینکه خلوت ایشان نکرند و خل عضلو کشیش شکل از حضرت ایشان پیشنهاد
 چکونه رستم کار خواهند شد و یکمی نسبت خارج خواهند جست و حال اینکه اعلام ملت من در سر شده است یعنی شناسه اورایه کمی
 این بد رهبری فقه و از زربوی فردی خوشکمی اهل فیض فرسوده کشته یعنی چنان ایشان را که کویا که نه شد و دو کرد اینها
 همیش نه و نازه اند و هست با اختلاف و بعد این نزدیک شده اند یعنی بعد از آنکه امام را لذ است شد و برا این نه دلائل
 در زیده لایه پیچ طبقه دیگر موافق خواه است پس اینکه آنها شست و نهایه ای و بروی با خود
 جنت است والبته متفق علیه خلق خواهد شد و از نیزه ای اختلاف و تغیر جماعت بیهی ایشود و کروی ای و دیگر را
 نه خیونند و خدا ای تعالی و فسحت خاقانی تنبیه ایشان میفرماید بناشید شما ای اند آنکه اکرویی که فخری و اختلاف
 در زیده بعد از آنکه آیات بینه رسبند و علامات و اضحو صحیحه بیدند پس کلیت آنکه سو شوق بهش بر اینکه حجت
 آویل حکمت خیزیل کتاب یعنی آنکه فران برای اه فروکشته و خوزستان اند وی راجه ای شه نسان هدایت
 فروز عوالم حملت هستند و خدا ای ایشان را بر بند کان خویش حجت ساخته و مخلوق را محمل بیوده و بدن حجت و حکای
 و تعجب و تواب مکذا شته بعد بینه اید آیا چنین کسی اکه ای کتاب باشد و تباوه ایان تغیر بوجن ای هر و مخلکم و شنا
 ای ای ای ای بحقیقت دانایش و خاقان را در همان ایک دنیا و ساکن شبه سایه را هب و رسانم که دو بزرگ شناسای
 ای بارگه نوت و ای ایست شناخته اید و خدا ای تعیای ای صفوی که خدا ای رس و پلید بر ایشان را فرق یعنی بالجهنم
 ترد ای
 رف ای ایک و بزرگی باشد چه پر صفات نکویشده ای
 بخل و محبت شد و ای
 هر سفینی ای
 صورتی در بیان ای
 بیکرو چه زدیک دارند و اینست که میفرماید خدا ای
 یعنی ای
 و غواست ای
 بشر را ای
 مخصوص و ای
 و د جات که برای ای
 سودت ای
 وجود فرسوده بیور تسان جهان ای ای

مشهور
مشهور
مشهور
مشهور

احوال حضرت سیدنا جدیں علیہ السلام

صلاح و غلام جهانیان را بوجو داشان میگوییم این است لاجرم حدت ایشان یعنی دوستی ایشان و اطاعت ایشان را از روی
قب و خلوص نیست بر جهانیان واجب کرد ایند یعنی بجهانیان که این انوار سلطنت را دارای نیز است عالیه و جهانیان ما که پسر که
ونوز و فلاح کرد ایند این دوستی ایشان بر جهانیان واجب و منوط است و بعد از این بجزاید ایشان هستند عروة الٹوح یعنی
با این صفات کرد ایشان موجود است و بجز مردم محروم اند لابد هر چهار و پیر اتصال اتحاد قوی است لازمه است پس ایشان محل
نوشته هستند زیرا که با دل نذکور عروة الٹوح و جبل المیتن سنوار است کاری ایشان هستند و تیر ایشان بعد از تیری
و پر هنر کاری دهائند این بجز نوبت مطلب پیش است چه ما این هفت نباشد عروة الٹوح را حصد آنی خواهد بود بعد از این
تیری صح و تو پیغام بجز را بد که همین بیانی عالمها است و از آن از این هفت بجهت حصول شخص و دصول شخص و عروج بمطلب
رشته محله است بجز است و تیر در اینجا معلوم بجز را بد که این شموع محالم پدایت و انوار عالم رشادت نه درین عالم صاحب
بکه در هر عالمی از عوالم و مرکزی از مراکز و هر زمانی از ازمنه هر چه است ایشان هستند و هر کس هر کجا بخواهد دصول می بدم اما
و ذیل هر احمد ایشان چنگ بینکند و بجز و غ انجوار لاسوی ایشان از خطاوت جهانی و شبیهات خواب است شاه است ایشان
و بیمارستان درایت در شادت و همکر دده و از خطاوت و هنگات بردو جهان است کار شود در کتاب اتحاد
المیزان رحیم علی بن الحسین علیها السلام مردیست که فرمود ان دین الله عز و جل لا يصاف بالعقلون
الثاقبیه والزاره ایضا طلبه و المذاقیه العاصیه و لا يصاف الا بالتدلیم فین سلم لئن اسلیم و قن
لاغندی بینا هدی و می میان یکمل بالغیان و قاتمی هنک و می وجد فی تعییه شیعیان نفوذ ایشان
نهضیه حرجا کفرهای ایلزی کی نزل الشیع المذاقی و القرآن العظیم و هو لا یعلم بمن در حات و متعات و ذکری
و ذکرات دین خالق ارضیں و سموات ایا خقول ایا صد و اراء باطله و متعاریس میزرا خناکی فاسد و متوان دریافت و
برحقیقت و کنه آن باز رسید و بجز از راستیلیم نهیوان باز در است پس هر کو رحیم ما پرسیلیم و اراده است
از چاه ضلالت و تباہی آسایش یافت و هر کس در افعال اعمال ای اتفاق ای
و ذهیب و طریقت شرح امور بیانی و رای خویشتر بخرا کرد در تیره هنگات و تباہی ناچیز یافت و هر کس در
انبار و احکام و قضایا ماد و ماد و ماد خویشتن بجهی دیریافت همانا کا ذکر دیده باشد ایشان کسیک سیم ایشان
و قوان غنیم را نمازی فرموده است در حال استیکه نمی اند که در حکمی و حکمی

ذکر خصوی خشونت و مذل و رصا و توهین علی چنین

صلوة! تعلمها

در کتاب کشف الغمیب مذکور است که در حضرت علی بن ابی طالب از صحابیین که در آن میان آنها
ظالم بجهیز و لیل نجاتی میباشد این الطعام لقضیمه و کلا بخوبی من المذهب عرفه یعنی بر سرعت ششم از سیم که از طبقه
سیکنده تا ضرر وزیانی با او زندگانی با او دارد و جو کراحت و باحت و اذیقان دوری نمیجود و عاطله خانمان باشند
و خسروان بندگ را نمیخواهد از علی بن ابی طالب مروی است والی کان و مسؤول الله تعالیٰ اهل مملکتیه
والله یکوں فی الخیر خلیل طوبی این خلقد و خلفریت تسبیحه و صلحه شیرمه و حست علایدیه

ربع دو هزار کتاب بیشتر که اهل آدینه ناصری
۲۵

احوال حضرت سید الشا جدین علیه السلام

آفرید کان هر آنچه مخصوص خواهم بود در این که باقی کردم و باز رسم پادشاه کر پوشیده تر فرمی از نعمت ای ترا که بر من ارزانی
ذموده و اکر مخدنهای آنین بن جهان زیارت نهای خود زیر در وی کنم وزینهای آنها را با اشعار و پیکمایی حشم حراست نمایم
از یم تو چون در یا ای آسانها وزینهای از دید کان ذهن و زردابه خود را بارم یعنی آنچند بسیم و باین افعال روزگارم
که اینکار را آشکار نمایم اخجله تمام است در از اه شخوق فراوانی که ترا بر من باشد است بسی از نک غواه بود و اکر تو آنچه ایه
من بعد از این جمله سراغ داد که نیازه عذاب نداشت از دید کان و چنان نن و بد من سر ابرار که فوای لجهنم و صبعان
از من پر کر دو و چند انک در جهنم جز من معذبی نباشد و درون را بخسیم و طبعی نمایم یعنی خداب نماست حجم هم تا به هم
من یکین باشد اینجمله در تمام عدل تو بر من در بر بر آن عقوبت ای بسیار که من مستوجب آن هستم از نک است رام
حروف کوید بناظران ای خدیث شریف پوشیده بیست که مطالب ای خدیث نباشدستی در افظار غریب نماید و همی عوک
ایشان با ایشان بوسوسه رو دک این مبالغت از چیت زیرا که هر کسی نیازه مقام و منزلت خوبیش خن میکند و از نی
حدیث سلوم بیشود که خدا ای تعالی را درباره ائمه بدی اسلام ای علیهم و تعالیات جلالت و منزلت موہونه ایشان
آنقدر حنوق و بزرگی و شرافت است که اکر جله آفرید کان خنستیم و دوپیش ایمیزان آورند کی از بسیار و همی
از اعشار آن خواهد بود بلکه همچو چه طرف نیزان و شایست و مغایس بیست پسر را با پیش و قطره را از نیل و ثم را زخم
در شجر ای از ابر چه داشت ای ابو حمزه ثانی ای زا بیهیم من محمد حدیث کرد است که شبی ای خضر سید جا
سلام الله علیه شنیدم این کلمات را در ساجات عرض سید که دلتناآ سید نا و مولانا و بکینا ای
لشقط ای شفار نا و آنچه بنا احتی بقطع اصواتنا و فنا احتی بیکتیس آنذا منا و رکعتنا احتی بخلع آنذا
و سجد نا احتی بتفقا احذا فنا و آنکن ای تراب ای
مذلک محو سیسته من سیست ای
رسنگاه همی دید کان ما فور بزد و چنان بمحیم که آواز ای بریده کرد و چنان بر پایی شویم که پایی کی دانک
شود و چنان بستایش و پرستش توحیده کردیم که رکبها و پیوند ای
سرنجاک نییم و فروتنی نماییم که سیا ای دید کان نانابود کرد و چنان بستایش توزن کافی کنیم که خاک
زینرا فرو خوریم و چنان نام سبک تور زبان آوریم که زبان ما کند کی کرده هنوز نه ذرفور و سراواریم که کمی
کاری از تبه کاری همی ما از نامه کرد ای
حدیث رانده است وقتی بر جهلا سود بگذشتیم ناکا شخصیت در حالت رکوع و بحمد و بدم چون نیک نکارش
علی بن الحسین علیه اسلام بود با خویش کنتم ای نفس ای نادری نیکو کار آن رسول نخواست سوکنه
خدای بسیت دعا ای او غنیمت شمر و بیو پسر هر ای
و کفه ای دست سبک را سان بر آورد و همی عرض کرد سیدی سیدی همیه میلای فد علاد نهان
ایلک مالذ نوب مملو ای و عینا ای بالی بجهان و مدد و داده و حق لین دعا نیانندیم مذلل لالا آن تجیه
بالکریم نفضل لای سیدی ای من اهل الشفای خلقتی فاطیل بیکانی ام من اهل الفداء خلقتی
فان شر رجای سیدی ای لضریل مقامی خلقت اعضا ای ام لشیل بی محیم خلقت امعاء ای سیدی ای

بع دوّم از کتاب شکوه لادب ناصری

حوال حضرت سید الساجدین علیہ السلام

از یاران اخیرت نمایان شد پس روی بارگاه ایشان کرد و فرمود معاشر اصحابی او صیکو^{والد} نیافا^{که} کنم
 بیها مستوصون و علیها حربی صون و بیها مستمیکون معاشر اصحابی این الدین ادار و مسر و الازه
 دار و مفتر فخد و امن میر کو لمفتر کرد و لانهنکو استار کرد عنده من لا يخفی علیه آنرا کرد
 و آخر جو این الدین افلاو بکو قبیل آن تخریج منها آبذا انکر امار آئیم و سمعتم من
 آستند رج به من کان قبلکم من الامم التالفة والقرؤن الماضية الفرزدق
 کیف فتح مستور هم و امطر موادر الموان علیهم بیش دل سر و ره بعد خفیض علیش
 ولین رفاقتیه این صار و احصا بذالنفع ومذارع المثلاث آقوی قولی هذا و استغفار الله لی ولکن
 ایکروه یاران من همان اندرز و پند کویم شمار بکاره همانی و آبادانی سرای جاو دانی و در کارای خانه آمال و آنی
 و معدن آفات و میان آسمانی شمار آپند و اندرز نیاورم چاین جهند جهان اکبر بیده و اشر نیزه و سراج خام با بکاش
 باز دانند کس از اپند و اندرزی نیکوست و شما بکسره بفریب او گرفار و برگزد و ایشان خصیحت و صفت و علم و تجزی
 یافته و بزر خارف آن سخن شده اید و میده ایند بریمان غدر و فریش در پند و از مند بیکر و اند ای یاران من همان این
 فریبند و جهان سرای برگزد راست و آنجهان جاویدان خانه زیستن و ماذن پس از کذر کاه خویشتن برای آر امکانه
 و سرای زیستن تو شه بر کیرید و پردازی کاره ای ناساز و کرداره ای ناہنجار خویش ادر پیشان یک کو پوشیده ای شا
 بر دی نهفته نیست پاره مخواهید و بیرون برید از این جهان کذران دله ای پرآزو آرمان خود را پیش از آنکه نهفته
 شمار بیرون برند و در خانه کور آباز مون کیزه آیا انکر ان نیستید و نشینه اید که پیشینیان کرد و برگزد شنکان آجوه پی
 از خویشتن چه بجهه یافتند و چه گزه اشند و چه برداشتند و چه با خود بر ده آیا انکر ان نیستید که حکومه آنچه پوشیده
 داشتند آشکار شد و آنچه نهفته کرد خداون نمود از کشت و چلهه ای برگزد ای و دیرانی برایشان باریدن گرفت و از پر
 کچه ای زندگانی ایشان را از ندیده داد و حادث و تباہی خواهش ساخت چلویه روز شادی ایشان را بکر کون و آنزو زکا
 نزد کانی و کامرانی ایشان را باز کون نمود و بکسره دستخوش تیر نیج وزوبین مرک کرد بیده در گشت زار آمدان از ده
 و دشنه مرک در ویده و ما چیز در چنگال سوک دهتم و آنده و نهم و زیمه ای رنج و رنجوری دچار شد همانا مشخص که
 لفتم چهارم سیکویم و از خدا ای از بزر خویشتن شما اخواسته ای امر بزیش و بخشایش در کتاب کشف الغمہ قوم است که
 سید بن هرجا نیکفت روزی در خدمت علی بن احسین صلیها اسلام به دم و بآن حضرت مدن کرد م ای ای بو هر بر بشینه
 میکفت رسول خد حصلی اسد علیه آلمیزی و دمن آعشق و رقبه مُؤمِنَةً آعنَى اللَّهُ بِكُلِّ إِذْنٍ هُنَّهَا إِنَّمَا
 مِنَ النَّارِ حَتَّى لَيُنَحَّنَ بِالْيَدِ إِلَيْهِ وَبِالرِّجْلِ إِلَيْهِ وَبِالْفَرْجِ إِلَيْهِ يُنَحَّنَ بِرَسْنَهَا إِنَّمَا
 خداوند بجا ای هر پاره از اعضا ای نبده پاره ناز اعضا ای او را از بترخات بجند نابد بجا که در عرض دستی دستی و ای
 از ای پانی پانی و در بر ابر فوجی فوجی سیکوید امام زین العابدین علیه السلام فرسود تو بکلام را از ابو هر بر بشینه
 عرض کرد م آر ای سپل سخنرت روی بایک تن از خلامان خویش آن بود که برترین و نیکو ترین خلامان آن سخنرت بود
 عبد الله بن جعفر آن غلام را بیخوار دنبار از سخنرت سیخ زید و قبول فتوه و پسران غلام فرسود آنت خل^ل وجده الله
 تو محضر ضای خدا آزاده استی و سخنرت در طای خویش عرض سیکرده الله تم من فنا حکی تعصب و غریب

زیع دو قم از کتاب شکوه الادب ناصری

۷۹

ما بین ملکل کا یختیا و لا یقیح ایسا ہے و لا یقص من حاشیا و لا برند یعنی اپنے بسی سخا ہی من و ہمیوں من کیستم کہ اسی من حشم کیری سوکنہ بغرت و بزرگواری تو پسح زیب وزینت نمیده ملک نہ احسان نہیں و پسح بد و ماغب نہ کر داند ملک ترا اسات و بدی من و پسح میکا ہزار کنجیتے اسی تو تو انکر بودن من ذیع نمی تیر
در اینکله فقر و فاقت من یعنی دریوز کی و بینوا نی من بکنجیتے تو نی افایدا کر مرغی فرمائی از خزینه تو که سنه نیک داد
در اصول کافی از ابو حمزہ عالی مردمیت که حضرت امام زین العابدین علیہ السلام فرمودا ز اجمع اللہ عزوجل الامم
و لا اخرین فاما ممن ای عادی نداء بمعنیة الناس فیقول ابن المخابون في الله قال فیقوم عنی من
الناس فیقال لهم اذ قبوا لی اجتنبه بغير حساب قال فلئقام الملائكة فیقولون الى آین فیقولون
لی اجتنبه بغير حساب فیقولون فاما کفر فی الله و بغضه في الله قال فیقولون نعم اجر العابلين
یعنی کا ہیکل خدا کی عزو جل شان او لیکن ضریں را در روز بارپسین فراہم کر داند ما کنندہ یا سی شود و چنان
آواز برکش دکھانت مل مشریق نزد آنکاہ لوید کجا ہستندہ آنکہ در حضرت خدا کی بدستی و محبت بود میں
کروہی از مردان از میان آفیدا ن بر پای شود آنکاہ با ایشان کو بند بدون آہنکی در بعض حساب در آینہ بہشت
تو یہ پسح حتی از فرشتکان با ایسا ملاقات نہ بند و کوئی بمحاجی میشود در جواب کوید بدون حساب بحقت بر قوم
ٹانکا کی میند شما از چہ طبقہ مرد نہ بند و اکسان خبر بمحبت خدا کی در زیدا یہم فرشتکان کو نیند اعمال شما دو
کو بدهی ما خدا کی باد مسنا شن بہت و زدید یہم و ہم در راه خدا کی بدل مہنسان دشمن بود یہم یعنی بہت
نسم حرلت نکر دیم و ناس حراء و سخاک ناماع امر خاتم صنیع و سموات او دملک کو نند نیکیت پاہی
سلوہ رن در اصول کافی سورت کہ ابو حمزہ عالی از حضرت امام زین العابدین علیہ السلام روابط نو دست
که حضرت فربودند و نبی ارسان خود بیرون سدم مائلن دیوار رسیدم و ران ملکه کر دم نبا کاہ بر دیر کر دوچا
سفید بمن دانست نکران تدم رسیده من میکر داحاہ است با غلیون بخسیر حیت بر کر نہ اینکو نگھیں و اند وہناک
بیتم اعلی الدنیا فرزق المدحاء سر للتری و انتا حیرا باشم و امدو و بورا کی اسریت دنیاست ہمان رزق و زر و کی
خدائی سر کی مدد و دیم سید کردار حاصہ و بساط انعم حضرت و هب العطا یا برای دوست و دشمن کشیده است لغتم
بر این اسر مخرون بخچہ بخسار بہر ہیں دنی است کہ تکونی قال فعلى الاخر فوعا صادق تیکنکو فیہ
ملک فاضر فاقاید کمعت پس این ندوہ تو برخواہت انجمانی است اکر انہم باشد کہ نباہست زیر امر آخڑت و بسعا دکاہ
رستاخیر مقرر دن صدقیت و در اسجا حکومت با پاہ مساحی فاہست یا اینکے کفت فادرست کنم اند وہیں بہی
پہ امر خوت نرخان باشد کہ تو وہی کوست پس ہزن نواز چہ راه با شکه از این فتنہ کا بن زیر در اکنہ دوہر ان ہمیہ
و حفیت امام علیہ السلام رسیده یا آنہ دار سخاکه سخنه یہ نہ فار با علی بن الحسین حل رائیت احمد دیکی
الله قلم بحیتہ فلبت لا قال فهل رکیت احرا اتوکل علی الله فلم تکفہ فلبت فلبت لا قال فهل رکیت ایند
سال الله فلم بعیلی مل لا نام غاب ہی اسما کفت یعنی بن حسین جو کردید پہشی کہ بچکر خدا برادر مقامی
خوانده باشد وہی اسی دخوت اور اجابت فخر بود و مائلا لفتم کفت پسح دیده بہشی اسی دهات فوشی من کی اتوکل کر

کلام
ام دربارہ
محاجہ

کمال
حرب بفتح
رباط علی

حوالہ صرف سید اس پیدائشی

1

باشد و خدا ای امراه زن خایت خاید کفته میده امکنست بسیع بیهودی که گذشتند زیرا در حاجت خوبیش خوانده باشد و خدا ای خوب
ورا با او عطا نفرماید کفته منه این هنر کامرا ارسن زنها پیدا کردید و چنانکه مجلس می باشد که دو است لئن حضرت خضر علیه السلام
است و از این حضرت خضر از امام زمان علام پیغمبر اعلی است بلطف حضن آن را است چنانکه فریش نگان با پیغمبر
همزینی داشت سچایی می کند و زند صاحب خصوصی المتعه با این حدیث به اندکی باید و کنم شاد است که دو و بیان امام علیه السلام در وود
آن آن تحقیق نماید یا شد و من در بخشی زفهم خیابان کاه کوینده را در پیم که صد هزار شنبیز هم در ویشخ یاد می کنم که علی بن ابی
ابنکه خضر بود که با نویزنا حاجت بهمی کرد و از نبله منا حاجت نمایی حضرت امام زین العابدین سلام الله علیہ که راجع
بر اینکه غسل و خود و خوشیست و خیز و وزاری و دست کافیست این مراجعت است که در گفت

وَعِنْهَا كُفْرٌ بِهِ مُنْزَهٌ وَمُطْهَرٌ بِكُشْتَاهٍ

وَالْمُؤْمِنُونَ

ربع دو قم از کتاب مکتوبه الأدب ناصری

۸۳

که پسح طلاقت صبور بکی و نیره و نی تدرک نیابد و آن شج و شکنجه بنید که خشم ناگفکان و مصیبت زدن کان را عشری از عشایر
فرموده بزرگ کاه بکاه و صواب مصیبت و حصول پردازه امر خوش و بیست یک نوع رافت و رحمتی است از هر تا حدیت و دیگر نیزه
از آن الجسدی اذاله نیزه رض اشیر و لا اخیره فی جسید یا شر یعنی جهد چون رنجور نشود و مکسر بласقی و تن آسانی و خوشی
خرمی بپایی بردو فرنیکی و فرج یرون از آندازه بخواهد یافت و پسح نیره و خوبی در آن جهد و هیکل میست که با این صفت باشد
بین سبب از یاد خداهی غافل و از عواقب روزگار جا به میکرد و ده برقاوت و شرارت دوام نیکید و سر انجام دستخوش لکه های
و مخاطر میشود در کتاب جامع الاخبار معلوم است که حضرت علی بن ابی حیان علیها السلام میفرسود **يَعْمَلُ الْوَجْهُ الْجُنُبُ صَبَبُ**
وَيُعْطِي كُلَّ عَضُوٍ قِسْطًا مِنَ الْبَلَاءِ وَلَا يُخْفِي كُلَّ إِيمَانٍ لَا يُبَلِّلُ فرسود خوب دردی و مردمی است هر ضریب زیرا که شج
جشن از روحی عدل و قدره بر تماست بدن سرتیت میکند یعنی المش در تمامت بدن یمان است و در جمله کا بعد بکید میزان بلا
وارد میکند و پسح نیره که نیست در آن کسیکه برض و بلانی ممتحن بسته باشود و قائل ان المؤمن اذ احمد حقیقت واحد
آن اثواب الدنوب من اکور ف النبی فان صار علی فراسته ما نیکه نهی و صیاحه نهیل و نقلته علی
فراشیه کم بضریب فسیقه فی سبیل الله فان اینکه لعنه الله علی اینه متفقون واله فطولی الله این مالی و دلی
لذان علی والعاشریه احتجبنا بسیغاید پون مومنی که فشاریت غب بث بث بود پایه شنیز همت کنان او خانم برک زدن
غروزید و اکرم مرض جنیان جوان بخادم که مرضی از داشت پیر از خای کندان و در جهتی پیش میخواهی از مشرکت تبلیل و زیر
وروکی شدن او از تاب برخیش مترک اطمینی است که با شمشیر خویشتن در راه پروردگار زدن چهاد و زرده و اکرم باخت
صحت و سلامت از ذنب بر جای بماند و رسیان برادران دینی و بگدان خبر بش مطرأ عن الذنب و سخور البعادات
خدای روزی سپاهزاده خوشایین روزگار پروردان و اکرم با پیشیه خانه بخیرت خداهی راه برگیرد خوبی و خنکای این
که زده و آن و آن راهه بعد از پاس شدن از ذنب مجدد اسیر بهیز فناهی و ساو سر شیطانی کرد و بعاصی خضرت
سبهانی زندگانی سپهاره و اسی چیزیں زندگی مزنهه ماندن و اکرم پایه و بجادت خداهی روزگار سپهار و دیگرین زندگان
و عاقبتله بجهت آیین غسل انسانی و ترقی و برخوره ارسی از معانی جاودانی است باری ما را نوشته از جایی پیشون بدیک
سرای راه از فتن است و قال علیه السلام حنیلله لکفاره مسنه و ذلك لآن المهايبي في الجسد سنه
بهم حضرت علی بن حسین علیها السلام میفرس و کتب بکتب کفاره کن و ان بکمال است جالم و رنج و ضعف و نهانیش تا
کمال درجه مجموعه ای اس زیرا که این مرض دچار روح جوانی و مامت بدن است و از قطب بشی میشود از زبره و می بر تماست
اعضا و اجزا و چار بیکرده و زحمت و نقاہنی نمادی برپایی است و این کلمات و ایندیهای ایام است که از آنده هی و اولیا خدا
صلوات اللہ علیہ و سلیمانی و بست هم از روحی رضایی بعض ای کمی و تقدرات حضرت پروردگار و حمال ضنوع و خشوع

و نهایت توکل و ایمان است

ذکر فضائل حضرت علی بن احیی صلوات اللہ و سلامه علیه

فضائل اند و اور فضائل غیر سیراست و فضائل پنجه ارست اثری ماقع عرش اکبر است پس هرچه تحدید نمایند
و هرچه در نکار شنیده ای ارش آورند قظره از سحاب و دره از آفاق و نوؤه از جبال رئیسات وجہه از اوضیعین و

در احوال حضرت سیدالساجدین علیه السلام

۸۴

وسموات را ماند و چون آب در یارا اگر نتوان کشید هم بقدر شنکنی باشد پسیده هرگز بنازه استینهاب و استطاعت و بسته
خواش کسب شوبات و مقاضرات را خانه بزماء و قسلی از پی فتنی خواه کذاشت و شرط ارادت و بسط سعادت را شطری
خواهد نکاشت از آین شهاب زهری مطهور است که علی بن الحسین علیها السلام را حدیث کرد و او از هر جنی هشی که مادر
باشد ایم افضل است **فَالْأَجْوَنُ أَحْبَبُ الْإِسْلَامَ فَمَا ذَلِكُ لِنَا حَتَّىٰ صَارَ شَيْئًا عَلَيْنَا**

فرسوده مارادوست بدارید تقاعد و فانون اسلام هم نادوستی شما با ما به تفاوت همراه است یعنی
دوستی مانند چهار نعلوبور زید که بیرون از فانون اسلام باشد و آن مقام خارج شده باشد و هنگونه دوستی ها
خواهد بود لکن اگر با فراط بروید و یاره راه است برای این است بدهید که بیرون از مقام مخلوق شویست و ابدان راضی شویم
این دوستی شما برای مایه عیب و شیخی است وزبان مخالفان دراز میشود و اتفاق آن مقام هم که ابدان اند ریم همی
خواهند بود آن رند آینی ای احمدید از سیمان هن ثوری روایت شده که وقتی هر دیگر در حضرت امام زین العابدین
بس بستایش برگشود و در روی آن خفت فرا و آن آن خفت را بسته و لکن در آن منافق و کیسه و ره و امام
فرسود آفادون مانعقول و فوق مانع نفیک سل رهیک و اوصاف و محاذ و سایش از تو بزرگان

سیاوردی نزد دترم یکن از آنچه در فرس خود در حق من عقیدت داری برترم و از این کلام باز نمود که از درون تو

آنکه هم و مقام و منزلت و فضایل من زان فروخت از تو و اشان تو بتوانید دریافت و دیگر در بخارا لانا وار گشت

اخبار مطهور است که زهری گفت اور اکنون و اند پیچیک از مردم هم اینجا زینی بجهت نبی مسلم نه علیه آزاد و عجائب

بنی شهم بر تر و فزو تراز علی بن الحسین علیها اسلام را و دیگر از حجاج بن جعیب غفارکوئی مردیست که با هنک سفر

حج بیرون شد یعنی و شب هنگام از زباله بلوچیدیم وزباله بروزن سجان نام موضعی است و این هنگام با دی

سیاهه تاریک و زیدن کرفت و قادر را از جم پاکنده داشت چند اکنک در آن بیان میخواهیم و بعده مانند و زدن در

بیانی پیروان از آب و گیاه و خالی از دشمن و دوست در مازم و چون مارکل شب نیک و مسن بکسر و برد خنی لی

پنهان شده شده مرم و چون یکیارد جان در پرده خلقت و ظلام پرده کشت ناکاه ج این را با اخمار بینی جا میخانی و زدن

و کهنه غنیمه که بوی شک از دیگر بدیداره بدهیم با خویش کفتم چنان این جوان تنی از او بیایی بزداشت

هی بیاییت خویشتر اپو شیده بدارم تا کار دکر داریش بازیا بهم پس چند اکنک لکن بود نه در اپو شیده بششم

آنچنان ناموضعی بیام و بنهادن نماز ساخته شد نکاه بپایی جست و همیکفت یا از احاطه کل شیعه ملک کناد و فهرنگ

شیعه حبیره رنگ آذیچ قلبی فرج آذیقیان علیکم و آن تخفیفی همیدان لطفیان ای ای ایکه بر هر چیزی بدلک و مملوک

و سلطنت و احاطه صحیطه و بر هر چیزی بته بخوبی بجهت هر کند و مخلوط فرماده از فرج و سرور اینها لی و روی

آوردن پیشناه غرمه جلال خودت و ملحه و رایی مراد آن فرضه که با طاعت توروز می سپارند پس زان بنازدی

و چون نکران شده که اعضاوارکان او بناست آماده نماز کر دید و حرکات او سکون کریت برخواستم و با مکان

که میخواستم بازیادم و همی نکران شده که از دید کان مبارکش نهاده ایشان ای ایکه بینی بفرموده بینی

کانهای ریار استم و از عقبه شان بسته ام و بساخت اند رویا محراجی پدید کشت چنانکه میدیدم و همی بددیدم که بر قوت

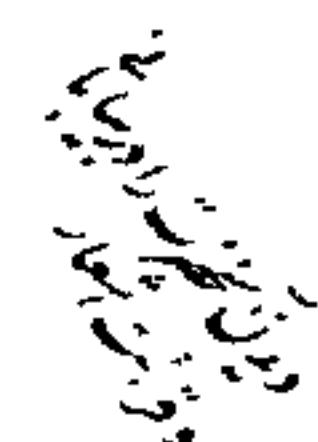
ایتی میکنید که در آن آیت از وحده و خیمه کور بودی باحالان ام و جنی عادت فرسودی و چون ناریکی روی

ربع دوّم از کتاب مشکوه‌الاً و بِنَاحِي

۸۵

بسایت کذاشت از جای خوبیش حست و همی عرض مکرر دیامن فقصده الطالبون فاصابوہ رشدًا و آمده آنچنانچه
فوجدد و مُنْفَضِّلًا وَجَاهَا إِلَيْهِ الطَّالِبُونَ فوجدد وَنَوَّالًا يُكِيدُهُونَ جویند کاشنگ کند در یابند او را
در حال تیکه ایشان را مرشد است و چون ترسند کاشن جویند در یابند او را مستفضل بینی او را برخود متفضل مینمند و چون
پناه بربند بسوی او پرستنده کاشن در یابند او را نوازن عطا و همه از بهتر خوشیش حادبین حیب سیکوید این وقت بیم کردم
که میباشد اشخاص او را من نماید بدشود و اثر و امر شش برمن پوشیده بماند پس در او در آوینی تم و عرض کردم ترا سوکنه
میدهم با گنگ که ممال و خستگی رنج و تعقیب از تو بر کر کفره و ذوق لذت ترسن و رعب در کامن تو نهاده برمن رحبت او را
مرا در جای خراج محبت و عنایت جایی ده پس ضال و کمر ای هستم و همی آرزو مندم که بکردار نور و هم و بعفار تو شوم
فرمود اکبر تو کل تواز روی صدق باشد که راه نباشی لکن با بن تابعت کیر و در راه مرافت جوی چون بکنار آمدخت
رسیده است مرای بکرفت و مرا بخجال تهی آمد که مکر زین در زیر قدم در هم فور دیده همی آید و چون روشنی روز بیٹا
برکشید باس فرمود ترا بشارت با دهانای این مکان مک معطره است و من صد ای حاج و ضئیج حاج بشنیدم عرض
کردم ترا سوکنه میدهم بروز آزده و فاتیعی فیاست تو کیستی فرمود اکنون که سوکنه میدهم من علی بن الحسین
علی بن بی طالب صدوات اسد علیهم چیزیں علیاً شم در بخارا الانوار مسطور است که قمی شخصیت در بیان
از یکسوی روان دید که جاها می فرموده که نه بر تن و آثار بیست و جلالت از دیدار مبارکش همراهان بود و از مردان
برکیوی راهی پیمود آن جوان کفت اکراز مراتب جای کلایی خوبش بیجا ثابت شکایت بری تو اند بود که پر این
ترا با صلاح او و دیر ویت بازدارند اینجا و این شعوار و همی فرمود

لِبَاسِيِ الْدُّنْيَا الْخَلْدُ وَالصَّبْرُ
وَلِبَسِيِ الْأَخْرَى الْبَشَّاشَةُ وَالْبَشَّرُ
إِذَا أَعْنَى إِنِّي أَمْرُجَأُنَّ إِلَى الْعَزْمِ
الْمُرْتَآنَ الْعُرْفَ قُلْ مَا أَنَّ أَهْلَهُ
عَلَى الْعُرْفِ وَالْجَوْدِ السَّلَامُ عَمَابِيَّهُ
وَفَاعْلَمُهُ لِمَثَارِ رَأَيْتِي مُسَمَّدًا
آبَاطِنُ دَاءٌ لَوْتَحَوِيْهِنِكَ ظَاهِرًا
تَغْيِيرُ أَحْوَالٍ وَضَدُّ أَحِبَّتِهِ



نوکسیل
و فامل منصور بیتل
مقدم کراحت و از
دخول باطن دارملا
لغاس و لو
لعنی

چون این شعایر که بجمله از مراتب زده و قاعده و بی نیازی و منعوت طبع خبر میداد بشنید و در صد دشنهای تخت
برآمد و معلوم شد که علی بن الحسین علیها السلام است پس گفت این آن یکون هدنا الفرج ای آمن ذلک العیش
بعنی مجال است که این فرج فرج و این جو جبلند پر و از جز از این شیان بینی شیان بتوت رخ نموده باشد یعنی مجال
این کوه رزشان ججز از سعدن بتوت و صدف ولاست نموده کرد و دو هری در صحاح اللہ سیکوید عرش پشم عین مصله و
تشدید شیش بجهه خانه مرغ است که در درخت باشد و گر و کن لاذ مرغ است که بر دیوار یا بر گوه باشد و اخوض و اذی
خانه مرغ است که در زیر بایش عشقش خانه شان عشق است و تمشیش بعنی خانه ماختن مرغ است و دیگر عینه
بن المبارک روایت کرد و تئی برایی آقا مسترح بکه روی شادمه و راخالت که بر درم طاج راه پسر دھنبا کاه کو دی

احوال حضرت سیدنا جین علیہ السلام

15

مفت ساله و اگر ز هشت ساله را نگران شدم که از چیزی مردم حاج روای بود و با اوی تو شه و بارگشی نبود پس به فرد
شده مسلام فرستادم و گفتم ما بکدام کسر این بسیاران میوردمی فرمود با خداوند این عذر حیون بشنیدم نمک کخت
در نظامیم بزرگ اتفاق داد که هم اینقدر زندگی داشت فرمود زاده توهی و دا جلی و خلاصی و قصبه مولای
تو شه من پر نیز که . هی من بارگش من دوپاکی من و مقصود من هولاکی من است از این مشخان سخت در دید این عظیم
و بزرگوار آمد پس گفتم اینقدر زندگی ساینه بخشی فرمود مطلبی عرض کردم پرسی کنم پدرت کیست
واز گذاه مرشته فرمود علوی خاطمی پس ازان عرض کرد من یحیی من یا بسیج حق شعر لغتہ باشی فرمود آری
عرض کردم هاره از اشعار نو در فراست فرماییم که لیکن غیر فرهنگی فرمود

لَكُنْ عَلَى الْخَوْضِ دُوَادِدُ
وَمَا فَارَّ مِنْ فَارَّ إِلَّا بِنَا
وَسَقَ سَقَرَنَا فَالْمِنَاءُ شَوَّدَ
وَمِنْ كَانَ غَاصِبَنَا حَصَنَا

چون این بیات بخواند از دیده احمد نایب پادشاه است که بعلت آدم و حفت نهر و مر جمعت کرد هم و با طبع سیم
و در رنج اجما عتی زاده صفت بی خود را داشت از در رنج اجما کیست بی همه کوک رانگر نندم از دیگری
پرسش کرد هم غنیم درین العابدین ملائمه خود هست سعلو صد باز که این شعار در زیارت حضرت امام محمد با
سلامه الله علیه باده است این ماجن حدیث که نسبت به فیت مذکور است و تو اندیود که شعار حضرت امام زین
العابدین علیه السلام بده بآتش و در سرب فیت خود بسلامه تعلیم در آن عالم ایشان دفعه خوده باش ببر سوت
حمد النوار واحده هستند و هر چه کوئید حمد اعیانه اند در کتاب امال صدق علیه لرته رضت، صد عجزت
علیه السلام رویت که علی بن ابی حیی بن علیها السلام فرمود تَحْنَنْ أَمْمَةُ الْمُسْلِمِينَ وَجَحْجَحَ اللَّهُ عَلَى الْعَامَدِ وَ
سَادَهُ الْمُؤْمِنِينَ وَفَانَّهُ الْغَرِيرُ الْجَلِيلُ وَمَوَالِيُ الْمُؤْمِنِينَ وَتَحْنَنْ أَمَانُ أَهْلِ الْأَرْضِ كُلَّ أَيَّتِ التَّحْنُونَ
أَمَانٌ لِأَهْلِ الْقَلَمِ وَتَحْنَنُ الَّذِينَ بِنَا بِمُكْبِلِ الشَّاءِ أَنْ تَقْعُدَ عَلَى الْأَرْضِ إِلَيَّ إِنِّي نَذَرْتُ
أَنْ يَمْسَكَ بِأَهْلِهَا وَبَنِيَّ إِنِّي لِلْغَيْبِ وَبِنِيَّ إِنِّي شَرِيكُ الرَّحْمَةِ وَتَخْرُجُ بِرَكَاتِي إِلَى الْأَرْضِ وَلَمْ يَلْمِدْنِي إِلَيْهِ
مِنْ أَنَا خَافَ بِأَهْلِهَا هُمْ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَلَمْ يَخْلُو الْأَرْضُ مِنْهُ خَلَوَ الْمُرْدَادُ وَمَنْ يَخْتَرُ
اللهِ فِيهَا ظَاهِرٌ مَسْهُورٌ وَغَائِبٌ مَسْتُورٌ وَلَا تَحْلُولُ إِلَيْهِ أَنْ تَقْوُمَ النَّاسُ هُنْ مِنْ
جُنَاحِ اللَّهِ فِيهَا وَلَوْلَا ذَلِكَ لَفَرِيَدَ اللَّهُ مَا يَمْهُومُ بِهِ أَيَّ سَاعَانَ وَمَنْ يَمْهُومُ
بِزَرْکَانَ كَمْ يَدْكُلُ نَيْدَ کَارَنَّ نَائِمَ کَهْ پَرَادَه در عبادت خدا کی ایمان در مندانه و ما نهاده و ما نهاده
ما نیم مایه ایمن و ما نهاده
بیش که حد او بد آسمان رانگا هم سیداره دکه جزر بسنوری خودش بر پریان فرو دنیا پیده و بو سطه ایمان که هدست
یم شود که بر اهل خودش سیل کند و ایشان را فردی که دو بیب ما هاران از آسمان فرو داده و در حیث برادر زمین که پنهانه فرن
در ریان زمین از زمین نمایش و فراشش ده بعیی رو نیم نیها بر وید و بمردهم فایدست رساده و کر در زمین زماین

بع دوم از کتاب شکوه‌الادب ناصری

14

نمایند زمین اهل خود را فرو میبرد و از پر بچشم از شرافت آیات فرموده از آن نهان کام که خدا کی آدم علیه السلام را بیافزیده
بیپسحوقت زمین از جحت خدا کی خالی نبوده و آن جحت یا اشکار و بگشیده و پدیده ایار بوده است یا پنهان و پوشیده
است یعنی بحسب اقتصادی وقت و حکمت خدا اوندی و از اینحالات زمین خالی نباشد تا کجا بسیده روز رسته اخیر پدیده ایار
و اگر این نبود خدا کی پرستش نشده باشد چنانچه سیلمان بن مردان اعترض که راوی حدیث است میگوید به حضرت صادق
سلام اللہ علیہ عرض کرد مم چکونه بر دمان آبان جمیع که غایب و مستور است بود مندیشوند فاک گلاینده فیعون
جاشتی اذ اسره ها السحاب فرمود چنانکه جانیان نبود آفتاب بدره یا بیشوند چاهیله در جهاب صحابه مستور است یعنی
حروف عرضه میگردند که وجود امام علیه السلام که نور حقیقی و آفتاب نوی پاکش کار کاه آفرینش و شمس نی چرم که فو
پیکاه خدا اوند آب و آتش است ناچارت هاست ذرات آبیات و اشیاء موجود است بفروز و فروع آن نور پاک روشنی و
نحو دیگر نموده و جو فاصله نمود این نوار ساطعه واحده مایه مدار و نایشه شرک است عوالم و محظ است چه دیگر اشیاء در
برده خلقت و کوت ظلام و جهاب تیرکی در جهاب هستند و اگر آن فروز و فروع نیاز بند و با شعاع آن نوار لاسمه بدره باشد
شونه با محدود مم چه تفاوت دارد بلکه نور و مقام وجود و خلقت و عالم عدم است و اگر بسبی ایشان بودی جهان
از کتم عدم په و ن شدند که میگردند، چون ستاره کان آسمان مایه آن و امان اهل زمین هستند و قدر نیز
بسیب ما آسمان بسیاری است دلیل چنین خلقت است که در حقیقت بنا فی وجود بسبی ایشان هستند و اگر بایشهم وجود
نماید بود و حصل آن نور و آن شمس حقیقی مایم و جهانی در چون زمین که تباشند آفتاب بجهان است بپدیده اند و خود
بالا صاره چهاری نیستند بدور و تابش فروع ناما میان هستند و نیز خدا اوند میگردند که جن و انس این فریده مکر را بای
انکه پرستش من کرایند یا چنی مخفی بود مم که دوست داشتم شناخته شوم و مردم از رایا فردسته، ابعاد نیز نیستند و نیز
و مراد از بحث معرفت است پس علت غانی در اینکه دموجو: انت و انشاء عکنات معرفت یه باشد و اینکه هم میگردند
در زمین جحت نباشد خدا کی عبادت نمیشود معلوم میگردند که امام دزه مین بود یعنی دارایی جبهه میل شلتوی نبود و چنین
موجود و نیستند که مسبب معرفت حاصل شده و سخن آنها اشتیاق نیقادی و چون ائمه بدی سلام اللہ علیهم چون
که بزماد را اول نبوده احمد زدایی بسازانهای بیرون از خد و شمار پیش از تماست خلق افریده شند و خدا اینرا
چه جلوه چنانکه باید عبادت کردند پس معلوم میشود که مقصود از مطلق خلق چنین نوار ساطعه و اطلاق مطلق منحصر بهذو
کاه است زیرا که اگر بخراین بودی بایستی قبل از خلقت این مخلوق علت غانی که معرفاست موجه نشده باشد با
بنگر حصل معرفت با ائمه بدی صعلوکات اس علیهم است و کدام وقت بود که نبودند و پرستش ننمودند و دیگران - چه
معرفت حاصل خواهد شد چنانکه فرموده اند من عرف نفسه فضل عرف رببه یار حم الله افر عرف قدره
و از این خجل بر میگرد که باله این نوع مخلوق از طلاقت آن معرفت مخصوص محروم شند یعنی نشر است و قابلیت را ندارند
چه در مقام پیشیل میگردند هر کس خود را شناخت پرورد کار خود را شناخت یعنی دمید خود خوب شنیده
شناسته چکونه از معرفت پرورد کار دم میزند اینکه اگر خود را شناخت پرورد کار را شناخت این داشت
تعدیه مبارک بوسی این بیان است و مخلوق را از خالق و محاط را از محیط و خلقت را از نور و ممکن را از وجہ
معرفتی است و از آن نوی که خدا کی میگردند بیافیده مم این را بشناسند معین میگردند و این مقام مخصوص بآن نوار طبق

مکتبہ
لیکن

حوال حضرت سید الساچدین علیه السلام

۸۸

وعلت غائی در ایشان موجود است و بلا اصلاح دیگر مخلوق طفیل وجود ایشان هستند و آنرا افاقت ایشان بود که
هر کز در مقام وجود بسیار نکرند و اگر در محلی فرمود متعارض با حق معتبر فیکن منافی این سبب داشت زیرا که
بغض حق تحقیق داده اند و البته در مقام نعم منعم حقیقی و حق معرفت که مخلوق را در خالق محل است جزوی که شاید
و پیغمبر صلی الله علیه و آله و آیا امام که آن مدارج عالیه دریافت آند بهتر دانند که هر چه خدا ای عالم نو از را بمناسبتی خوبی
کنند و شکر سپارند حق عبادت و مکر معرفت بجا ای نیا و درده باشند و در عراق بعینه سکلم مع النبیر و کلمه
علوم است و آنست که دیگر کرد و کورک نخواهد خود را درون این علوم شمارند بلکه مخصوص همان نوار ساطع است چه اجنبی
که فرمود خدا ای بخشاید مردیر اکه قدر خود را بداند و انداره خوبیشترین بشناسد ما مردمان از این کونه طبع و طلبها متفق
داشتهند و باز نموده شد که ابد این هر اثربندی نتو بخوبیت و اینکه فرمود بسیار بدبخت بدان از آسمان فرو دیگر داده
بازی میگردند برکات خود را ای همیکردن اند یا اگر زبیب با بودی زین هم خود را فرو بردی و آسمان برآیند هم فرو
کشتنی این خیر بیانی بزرگ و میریان است یعنی در اه رکا آذو بیش هر چه بسته بایم زین و آسمان زیر و ای از این
است خود خاشاک که همه عین بخت و جمالت اند چه بسته نانی و حاجت است بلکه از معااصی و ضلالات و مغاشد عجیب
یخواست هموار و در رنج متفق است و اگر زبیب با بودی سنجد را بدل کن آورده باش که همچ پایین ملک شد که این خوبی باین
باشد و اگر بواسطه جنبه میل اخلاقی باخودی و آسمان را باین جنبه حابه بنت بعضا دیگر زین از چهاران بر زین باین بریدی کی زین
میل عالی بداین محل است و چون جنبه میل اخلاقی با واسطه است و تحقیقت این آسمان با این آسمانی زین است زین
رحمت او نعمت های خود را در کسان اخخار و ملت بر زین عرضه میکند یا اکار زین و بودمان بودی زین را چه افادی که کی
برویاند و آب بخواهند و نعمت و رحمت و برکات بیرون و ستد بلکه ای سالماه و نیزه را اوردی و فیض و فجری ای ای
بیرون زین و زینی و از این است که این بسیار بسیار باید و جهان بسیاری و جهان بیان بر جایی هستند خدا آنها محسن حست نامه زین اجنبی
نمایی ملدار و و بینند فرمود این محبت یا ای ای هست هور یا نایب ست و راست میخواهند و خبر از غیب است په اشاره همچو
صاحب الائمه عجل الله فرجه و مدد و ده که مدّتی غایب و مستور خواهد بود و در حالت غیبت چون آن قاب در حساب
مردمان را بهره بایب سیفر و چه دیگر امده بده کی سلاحدانه عیتم غائب ست و نه دند و نستعلی الله تعالی حل الله
و محن ذکر را العلّة والمعرّة والبصیرة في معاالی لا مود و د فاین المسائل و حثایا فیها در کتاب
اخبار سطور است که ابو حازم و سفیان بن عیینه و زہری تباهی داشت که درین ایشان سخنی از ای مدریں لعبانی
علیه السلام افضل و فروع نزیده بایم و افقه نیافرته ایهم و آن خبر است در قول خدا ای تعالی و نجحوا الله ما ایشانه بینه مو
اگر زین است بودی شمارا بخ رسیکتم باشند روز قیامت خواهد شد راقم حروف بیی لوید از این خبر دقاين اثربی
بدین و لطیف و سخت علیهم شدند و میشود و از نهایت علم و غایت الفضولی میشند و داشت و بسیرت نامه امام علیهم
با کان و مایکون حدیثی بزرگ و خبری جاسع مخصوص میکرد و بهنا نا محمد بن یعقوب بحسینی رحمه الله تعالی در کتاب اصول
کافی درستند بد اسنند بحضرت ای بعده اسلام ایه علیهم سلام که در آن سهار که نجحوا الله ما ایشانه و بیشتر
و هنل نجحی الاماکان ثابتیا و هنل میثیت ای الاماکن نیکن و از اینجا سعلوم متوجه که علم ای ایه علیهم سلام ای باز نهاد
اماکن و مایکون محیط است ای ای باز ای خدا در خطور آن بد ای ایه اصلاح دار دماثا بر آنچه نیست و هواه شد برخیز

ربع دو هزار کتاب مشکوکه ادب ناصری

۸۹

وَيَكُنْ تَقْرِبُ الْعَزِيزُ إِلَيْهِمْ وَمَا ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ بِعَذَابٍ إِنَّ الرَّحْمَنِ يَحْظُونَ عَالَمًا يَصْنَعُونَ سُجْنًا هُدَى وَرِيمَةٌ فِي زَانُور
معده سه ویک زمره از محلوقات مکرمه خود که منظر جلال و جمال او نیند ای مقام و منزه است آیت و مرتبت عطا فرماید و مظا به
جلال و جمال : پیشکاران کار کار و آفرینش و شفعت روز برازگیری شر اکه واسطه میان او و جمله افزید که اس و جنت و سرمه
سوجوات اند بین حلیمه کریم و خلوه شرافت برتری و شخصیت نهد و اندر مثما ت قدرت و توانی دیمیده آزان معماست
وشئونات سشتیت و درجات ارادت و تقاضای قدرت و بعید بایست شمره از امام جعفر صادق علیه السلام مردیست
الْعَلَمُ عَلَمَانِ فَعَلَمَ عِنْدَ اللَّهِ مَخْرُوفُنْ لَمْ يَضْلِعْ عَلَيْهِ أَحَدٌ مِنْ مَلَائِكَةٍ وَعَلَمَ عَلَيْهِ سَلَكَنَهُ وَرَسُولُهُ
فانه نیکوئن لا تکذب ننسنه و لا ملائکه و لا رسول نیمراه سلوب همراه او که ناست بیکنست که در حذت زید بن
هزروش و بیچلس از خلیفه از مصلع بیت و علمی است که خدا کی ذریت کان و پیغمبر خود را آزان عالم و متعمع کردند
است و اپنے طاکه و رسیل خود را آزان عالم کرد ایندۀ خلوه و زنواره یافت بعنی حادث و وقایعی که ناجا من نهاده دیده داشت و
خود و فرشتکان و پیغمبر خود را هدیت نوب نیدار و بعنی چون بستان بجهنم باشد بیکنست که هژور بنا بد جهانها نزدیک
ایمان شفعت کردند و مقصود رسالت ایمان بخواهد ما و غلام عینده مخترعون نقد حمینه مایشان و نیو خیز
و مینه مایشان و میثیت مایشان و آن ملء خواست که بآسانی خود را خواهد بخواهد و خواهد بخواهد و خواهد بخواهد
و سیزده لایع علم و الغیب لا هم و کنیت ایه میل رسن و نعمت ممکون نه و دسته و ملکه و اچه رئیسان
افاضت از خواهی سه است و مند کنیت نو، پس ایه دهانه ایه دهانه ایه دهانه ایه دهانه ایه دهانه ایه دهانه
در عالم اول که خواهی سه رسن و بطریم و صحبه سده سه رسن و سه رسن و نیاه هر دست پر از سیم کوعله
کر زیده ایه دهانه
رسن و رسن
از یکی ایه دهانه
در ایه دهانه
و خغل اول رسن و رسن
نمیست و زرده خواهی دهانه ایه دهانه
الله و الله
در نهاده دهانه ایه دهانه
از کجا است و از این مسیح آنست مخدوچ و ایه دهانه ایه دهانه ایه دهانه ایه دهانه ایه دهانه ایه دهانه
سخه ها از این مسیح آنست مخدوچ و ایه دهانه ایه دهانه ایه دهانه ایه دهانه ایه دهانه ایه دهانه
موجهه نیاهه قابل ذکر و محل شرف بیت و برایی صد و هم نصور شرافت شاید و شرافت و جلالت هر مخدوچی جزء شکام
بر و رو خوار نتواند به و چون سختی بروز و هژور باشد البته تابع هنور و بر و رضد او اول و علت غافی طفت است
و نیطلب زیانی بعلم خدا کی بر ذات خود مدارد چه آن علم متصل بذات است و انقضائی خایه و هجزی از آن بیت
و اتفاقی نیاید برهنگ هژور و شاهنیری خواهد بود و از محل نکلم بالمره خارج است و چون از آمدجه باز شود وجوده

انقضائی

احوال حضرت سیدنا جدین علیہ السلام

9

ریح دو مردان رکن بـشـکـوـهـ لـاـ وـبـنـاصـرـیـ

9

و عبد الله بن جعفر و عبد الله بن عباس و جابر بن عبد الله و عبد الله بن الزبير و مسعود بن مخزونه و أبو شيبة
سجدي و حارث بن هشام و سماحة بن زيد و بريدة بن الحصيف و دمكران يوم داود رزان از فاطمه
دعايشه و ام سلمه و ام امين و البريم مبت مسعود بن عفرا و ذرها و حشراب و هربشان بروز
بسند خود از غير از ابن حبيب حدیث کذک کفت زردا بن عباس يوم علي بن ابيين عليهما السلام
که ام عباس کفت

گلوات سیان غنی
در فضای اکسیژن

کلام نصیحت در رازن حکم محکم آل داده

مکتب

کو دست سایقین بدنبال اذیکش میرسیده است و بحسب وقت واقعیتی زمان بروز و طنور علوم
جلیلک را میفرمایند که آدم را انسانیت و ادیم فوح را درکشی کرده بیم موسی را از پیکیل
روانه نمایند که هیچی میفرمایند آدم را انسانیت و ادیم فوح را درکشی کرده بیم موسی را از پیکیل
من هم برآوردم که آدم و میان اسب و کل بود اغلب وجود ما برپایی درینین بیکون ناسکن و آفتاب
پیور را غردن و با داریسیم مادران و ابراز زرینش مادران و آفرینشیکان بجهد آفرنده و ساخته
آفرینشیم که از دید ارجمند بیوشند که از دید بانایانها امهم و
امتهانی دار و لذتی داده و مجھنیا جاساد ایشان و موالیها و آئینه ایشان اجتنبی که از دید
باز کویید چه سیده و پیشیده و چه کویید و چه کویید که بجهد جو نیم بسیرون از شهامت و سرمه کویید
مردان را کشان شما بآشند و هرچه خواهیم غیر از شانتو نیم پرس کرمی فرماید و از شعر انواره ایشان میشده ایشان
صلوات و فرماده کان این تیپی بدایت و نهایت را دل ایشان نمایند و این از هرچهار جهانیت و تباہی بساحل عدو و به هفت بزرگی
در کتاب مولکانی از حضرت امام رضا علیه السلام که امام زین العابدین صدیقه اصلوہ و سرمه، حلی ایشانه و میر
الفرض میگذرد علی شیعیانم و حلی شیعیانم اکنین علیکم امر هر عادله عدو و جمل اکن پسالونا فال فاستلو اهل
لذتکریان کنتم لان عالمون فامر هم اکن پسالونا و لذت علنیا الچواب ایشان اجتنبی و این شیعیان نمیگشند
یغفاریم که برانه بدهی لذت فرا پیش و اجرات بسیار پیش ایشان نیست و هم شیعیان مارا تکا لطفیست که
آن نیست همان خدا ای عذتجل شیعیان مارا فرمان داده است که به هرچه داناییسته از ما پرستش کن نمیگشند خیلی بکر و در این قدر

حوال حضرت سید الساچدین علیہ السلام

۹۲

و این بایت بسفراید پرسید از اهل فخر که اگر شما امنی داشته باشید سیر اثیان را پرسیدند فران کرد لکن برها واجب نیستند و هست که هر چه پرسند پاسخ آوریم بلکه اگر صلاح بد اینهم جواب میگویند و کرنده خواهش منشیم خاکه سقصوانت که اند بدی سلام اس علیهم اگر چند در صورت بشمری با دیگران نیسان نمایند لکن خبر را به ایشان غیر راز دیگران است بلکه در آن جنبشیت بحاجت مشابه است در بیان نیست دارای ارواح کرنده بکره حالت سقدزی دیگر و مرتب شریقه دیگر هستند پس آن فرازینه که اینقی که بر ایشان وارد است و بقدر توقوت بجهت امامت بر قاعی بند بر دیگران نیست و دیگران را آن اسناده و فخریت و خالیت عنا نشده بلکه اگر چنان از اجزای آزاد بزرگی آسمان و کوکران حمل فرایند از هم فزور نیزد و اگر رشخه از رشخات عجون علم خواشیان را حساب ثقائی و چشم افتاب عالم بثروت زندگانی کار بیعته و هنی در کتاب احیا، العلوم غرایی در شرح آداب تلاوت و قرآن و اعمال باطنیه آن گذر کرد و امام کی از خوانای میگوید هر حرفی از کلام خدا این مالی در لوح مخنوط از کوه فاف غنجینم راست و اگر ذرت کان سمجده مخواهی نمایند یک حرف را نیزه و کی اختلال نیاوردند با بکمال از اینجا معلوم میشود که امام که قرآن ناطق و قرآن بروی ذر و دکشته و نو دعای عامل و دعایست غلوص و معانی قرآن که از هر حرف بجهان باید نیلیان است در سینه به کارش کنندیست دارایی چنین و وظایفت و چه روح و چه فرق داشت و تکایف ام بر چکوز خواه بود و بسته دیگران چنانکه و بیرون ایشان و وجود ای سارک بسیچو خه همانند بختیزه تکالیف آنها نیزه ایشان دیگران نیست زاسب خورده بی خود خواهد بلکه تکایف ایشان بامدازه فهم و او را که و نیزه و می خبیت و فخریت ایشانست و دیگر سیاست بعد نیزه و می خعل و فهم و مسخر فرماده اکر انکس از مرتبی که بیرون از اندمازه عقل و شعور او باشد بر سرمه کند و امام علیه السلام این بخش را بصواب شما، بلکه اس بآ اخلاق حوس و مخال خیال و بد آند و منانی حال و عقیده او شمار و سلحفه بقول واد ای آن نیست مالله ب و ربت الارباب و ای اینست که کاهی از سینه ایت و از ما کان و ما نیکون خبر میگویند و کاهی خویشته از امور و اصول علیهم میشمارند که ای جیر نیل اش اکر و سجد و میکاییل ای اربزه خوار خوان سرمه اسرافیل امطیع سوبد و غرنه بل امکن خلیه میشمارند و کاهی در مطالب معنده ملطف احمد راک و او شیشه بیشود و هم و را خسول شانی خوراست که و فتنه بی و جسته زین العابدین سلام اس علیه عرض کار و پرسش شانه و پرسخ شنیده و دیگر باره خواست از اشان تا ان سالم شنیدنی قفال علی بن ام حسین علیه ما السلام مکنوب فی الْبَيْحِيلَ لَا نَظَلُّنَا عَلَمَ مَا لَا نَعْلَمُونَ وَلَا نَأَعْلَمُ مَا علیهم فان اعلم اذا یغفل به لکم بیزد دعا صاحبه لاذکرها و لذکرها دیم من الله لا ابعده از ره و در بخیل کنوب است که طلب کننده علم خیر را که نمیباشد و از فهم و فاقیر فاصله است و از پنهان نیزه آنچه میگوید اینه علن نکرده و چه علم که هیله با این عل نشود صاصه ای اجر کفر و کفران نمی افزاید بعنی هر چیز را که است که ای ایت بجا کذاشت دفع علم ملک کردن آن است و چون شد عدل اعطای حق بیحق است چون چنین نشود بر علم ظلم شده است و این که داران ندل خدا از عالم دور و موجب خشم ایست و جز کفر و بعده از پیکاکه احادیث نیزه نخواهد داشت و از اینجا معلوم میشود که جمل تکالیف ائمه بدی سلام ای اسکنده بایلیم که ای علیم کثیره مصنویه تا چه مقدار تعیل و سنتکنیکی است چهار علوم جزئیه ذیعه خویش عامل نیزه ایشان بیگل تعالیٰ نیزه عالم و عالمد صلواه الله علیهم جمعین در کتاب فضول المتمة سطور است که و فتنی حضرت امام زین العابدین علیهم در بستر بخوری جای کرد و جماعتی از اصحاب رسول خدا، حقیقت علیه آلم بعیادت سخن حضرت شیخ شفیعه نموده و هم که و نیزه رسوا بخدا ای چیکونه این شب بصیح آوردی فدا بادتر را جانمایی، افایل فی عافیه و آلم، الحمد لله رب العالمین

حَنْدِمَارِ نَسَابِ شَلْوَاهُ لَا دِبْنَاصَرِي

جست و عافیت بپاکی بردهم و خدا یار باین عاقبت سپاهی کنارم کیف آصلیت هم جمیعاً شما؛ بجهلکی چکونه باشد
کردید عرض کردند در حالی که مادر دادگر دیلم که سوکنند با خدا کی دوستداران تو باشیم ای پسر رسول خدای و بحث و موت
تورو زیرین شفال من آجتنا اللہ ادخلنے طلاً ظلیل لاملاً ظل لکه و من آجتنا برپل مُکافائنا کانه
الله عننا آنجنه و من آجتنا الغرض نیما اقامه الله من لا بخلیب فرسوده کسی دوست بدارد ما را خالصاً لوجه الله خداوند

سپاد اش را که در آن زور که هیچ چکس را در سایه نمی انگلند او را در سایه هپنا در و بلند پایه در آورد و هر کس مارا دست
بدار و بسپاد اش حقوق را باشد و ملائی جو بد خدا و مدد در عوض می باو و هشت عطا فراز ما پید و هر کس مارا محض غرض دنیا و امور
دین و پیغمبر خویش دوست بدار و خدا و مدرزق و روزی او را از آنجا که او را بجهنم نمیرسه میرساند و دیگر در حصول المهم طور
است که جوانی از قریش در خدمت سعید بن سبیل چلوس داشت بنها کاه حضرت علی بن الحسن بن سلام نعمه علیہما چون افتاب
در خان طاووع فرمود و بخوان با سعید بن سبیل گفت هذل استدعا العابدین علی بن الحسن این شهرستید و آنکه عباد
کذاران علی بن الحسن صلواه نعمه علیہماست در جلد سما و عالم از مجلدات بحث احوال از حضرت امام زین العابدین
سلام الله علیہ مرقوم است فاگل گفت ادعوا لله سنه عقبیت کل صلواتی ان بعد این ایام لا يَعْظَمُ فانی ذلک
یوّم قد صَلَّیْتُ الْجُنُوْنَ فَغَلَبَتِنِی عَيْنَايَ وَأَنَا فَاعِدُ إِذَا أَنَا بِرَجْلٍ فَإِنِّی مُدْنَیْ دَهْنَانْ لِی سَائِنْ
الله تعالی اَنْ يُعَلِّمَكَ اَلَا يَسْدَ الْأَعْظَمَ فرمود بکمال در بیان همه از این دلایل که خواه شماری هم

احوال حضرت سید الشاحدین علیہ السلام

۹۴

بنو اه حضرت علی بن الحسین السلام اسے علیہما میرا باد سوکنہ باشکر کے محمد صلی اللہ علیہ وآلہ وابہ استی بہنوت بر کشید من ابن کار را بخربت آور دم و چان یاقتم که انحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وابہ فرمود زید بن علی علیہ السلام سیکوید من بخربت رسانید هم ہانطور دیدم که پدرم علی بن الحسین السلام اسے علیہما توصیف فرموده بود عیسیٰ بن زید سیکوید من شخان کردم چنان دیدم که پدرم زید تو توصیف نموده بود احمد بن عیسیٰ سیکوید من بخربت پدرم چنان تو توصیف که پدرم عیسیٰ کردہ بود در یاقتم و ہم در صحیح الدعوات روایت تحقیق اباؤک خلائی ذکر کردہ و کلمة سوارکه اند را در پنج مرتبه ذکر داشته و سیکوید که حضرت علی بن الحسین السلام اسے علیہما فرمود کہ آن شخص نبعت آما بغتم کرنی یادیم با بارہ برت باز خونم کنغم کعنی عادت فرمایی واو چنان کرد و من ھر کڑی را بخواندم و دعا نمودم هزار بجز اینکی با نگریستم و هیدوارم که مرادر حضرت خدای ذخیرہ باشد با بخل سید بن طاووس حنفی نسخہ میرا بید که من ہی کویم که آنچہ بہر ما معلوم کشته و بر روایت از پی روایت باز شناخته ہیم اینست ر علی بن الحسین علیہما السلام و جدش رسول خدای صلی اللہ علیہ وآلہ و ولیک ائمہ ہمی از عترت طاہرہ بر اسم عظیم آنی کا و دن عالم بودند لکن ما این اباؤک چنانکہ با فتنیم ذکور داشتیم نکار نموده حروف عرضہ میدارد آنچہ میدانیم دنیا خبار و آثار در یاقته ایم هر طرف ایجا ائمہ ہمی السلام اسے علیہم خود اسم اعظم ہستند اکنہ چکونی است کہ ہر سر خدا بر از جمیعم قبیلین اسامی مقدمة خواہ البنتی ستعجاب الدعوۃ خواہ بود اکر جزاں نیت چکونی است کہ سکون عرص و فرش و فرازیم و مدار ایمان باین اسامی بسوار کاست والا اغلب اینیا و مرسیم سلف حقی جزاں شل آصف بن برخیا بر ایسا اسم اعظم عالم بوده اند پس مزیت خاتم انبیاء و ائمہ ہمی السلام اسے علیہم

اجمیعین بر سایر انبیاء و ملائکہ خواہ بود

ذکر عبادت حضرت علی بن الحسین علیہ السلام

در کتاب امال صدق علیہ الرحمہ از حضرت امام محمد باقر رویت که امیر المؤمنین علیہ السلام چون بندہ کان غلامان بخوردی و چون بند کان جلوس فرمودی و انحضرت راد و پیر ہم سبلا فی بود و سبلان اسم جائی در دم بیان پیر ہمی است که دراز باشد با بخل چون آند پیر ہم راضی فرمودی خلاد خوشیں انجبار داوی تما ازان دو ہر کمک بہتر باشد اور اباشد و آند کمک را خود بر تن مبارک می آراست و اکرستینیش ایمہتہمی بسارک بر کذشتی پارہ فرمودی و اکراز کعب میکذشت بر بیکنہ، چنان در میان خلق بامارت و ولابت روز بکذاشت ہر از ز بر ای خود آجری بر فراز آجری و خشتشی بکذاشت و پیچ خصیعہ را باقطع خود مقرر فرمود و پیچ خید و سرجی صنی دینار و در ہمی ببراث نکذاشت و اکرچہ مردانہ بکوشت و کندم اطعام فرمودی سیکن ہویشن ہنرل خود باز شدی ذان و جو وزیت و سرکہ تناول فسرمیوی و پیچوف دو کار در حضرتیش پیدا کشت کہ ہر دو برای برای پرورد کار قمار باشد جزا نکہ ہر کی سخت نہ بود برین بسارک بکذاشت و ہر ابندہ از اجرت مزدوری و عرق خیس آزاد فرمود و ہمیچکن از مردانہ آن نیرو و طاقت بخود که بعل انحضرت کار بپایی بر دو انحضرت بہر روز و شب ہر ارکفت غاز بپایی کذاشتی و از حامت اهل جہان حضرت علی بن الحسین علیہما السلام آن حذت و افعال آنحضرت اقرب بود

در حقیقت
در مطلب

عبدالله
علیہ السلام

بیان
بیان

شیوه های ادبی
۹۵